

برج بابل

نقدی بر هویت تاریخی ایرانیان

پویا جفاکش

www.ketab.ir

سرشناسه	: جفاکش کشف گورانی، پویا، ۱۳۶۵-
عنوان و نام پدیدآور	: برج بابل (نقدی بر هویت تاریخی ایرانیان) / نویسنده پویا جفاکش.
مشخصات نشر	: رشت: طاعتی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۴۶-۷۴-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: تمدن ایرانی - تاریخ
موضوع	: تمدن ایرانی - تاثیر اسلام
موضوع	: ایران - تاریخ - پیش از اسلام
موضوع	: ایران - تاریخ - پس از اسلام، ۱۲ ق. -
ردمبندی کنگره	: ۱۳۹۱ ب ۴ ج ۷ / DSR ۱۴۰
ردمبندی دیویی	: ۹۵۵/۰۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۰۶۳۳۹۰



انتشارات طاعتی

رشت، میدان شهرداری، خان علم الهدی شماره ۱۱
تلفن: ۲۲۲۱۶۰۷ - ۲۲۲۱۶۰۸ - ۲۲۲۱۶۰۹ دورنگار: ۲۲۴۱۱۷۲



برج بابل

(نقدی بر هویت تاریخی ایرانیان)

پویا جفاکش

چاپ نخست	۱۳۹۳
تیراژ	۱۰۰۰ نسخه
قیمت	۲۲,۰۰۰ تومان
حروفچینی	هنر و اندیشه
طراح جلد	شاهین بشرا
چاپ	چنار

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صورت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ممنوع است.

فهرست مطالب

۷	 مقدمه
۱۷	 فصل اول
۱۷	 پیش‌گفتار
۹۵	 فصل دوم
۹۵	 ایران و آریایی‌ها
۱۰۰	 جستجوی «آریایی» در آسیای میانه
۱۰۶	 ورود هندوآریایی‌ها به ایران
۱۱۱	 درباره‌ی واژه‌ی «آریا»
۱۱۸	 مذهب و اساطیر تحلیلی زرتشت
۱۵۱	 معمای اوستا
۱۵۷	 جغرافیای اوستا
۱۷۱	 اهوره‌مزدا و خدایان غیر
۱۷۵	 بیمه و آژی دهاک، ابعاد گم‌شده‌ی خدایان
۱۷۹	 چگونگی تکوین دین زردشت
۱۸۹	 میراث زردشتی‌گری
۱۹۱	 فارسی دری از کجا آمد و چگونه گسترش یافت؟
۲۰۳	 فصل سوم
۲۰۳	 پارس در مقابل یونان (شرق و غرب موهوم)
۲۰۶	 نتیجه‌گیری خیال‌انگیز از منابع تاریخی
۲۱۰	 کارگران تخت جمشید
۲۱۳	 اما وضع در یونان چگونه است؟
۲۱۵	 از تخت جمشید تا کوروش
۲۱۷	 کوروش در بابل

۲۲۹.....	کوروش و بنی اسرائیل.....
۲۳۸.....	کوروش یونانی و اخلاقی.....
۲۴۴.....	جنگ‌هایی که چندان مقدس نبودند.....
۲۵۳.....	اروپای امروز و یونان باستان.....
۲۵۹.....	هایدگر و پان هلنیزم.....
۲۶۵.....	فلسفه‌ی مفید.....
۲۶۵.....	علم یونانی.....
۲۷۰.....	تقارن یونانی (۱۴).....
۲۷۴.....	علم بدون خرد.....
۲۷۹.....	علم و خرافات.....
۲۸۱.....	عقل و اوهام در توانایی هر دوت.....
۲۸۴.....	انسان و طبیعت.....
۲۹۳.....	بلازگشت به یونان.....
۲۹۷.....	نتیجه‌ی فصل ۳.....
۲۹۹.....	فصل چهارم.....
۲۹۹.....	تمدن اسلام و تمدن جهانی.....
۳۰۳.....	سبب‌ها، جامگان، شعوبیان و کدام سکوت؟.....
۳۱۰.....	
۳۲۰.....	زردشت پورداوود.....
۳۲۴.....	زوال تمدن اسلامی.....
۳۲۴.....	(چه کسی مقصر بود؟).....
۳۲۵.....	مغول‌ها.....
۳۳۵.....	معضلی از درون.....
۳۳۷.....	میراث باستانی.....
۳۴۲.....	جاذبه‌ی هند.....
۳۴۸.....	مهر گذشته.....
۳۵۸.....	عامل سیاسی.....

- ۳۶۴..... تاریخ نزد سیاسیون و عوام
- ۳۶۹..... بررسی دیدگاهی در باب اصلاحات سیاسی
- ۳۷۲..... اصلاح فردی و اجتماعی
- ۳۷۳..... الگوی شرق آسیا
- ۳۷۹..... بیراهه
- ۳۸۳..... هلال، صلیب، اژدها
- ۳۹۷..... فصل پنجم
- ۳۹۷..... ریشه، ولایت، وطن
- ۳۹۸..... ریشه ایرانی در جنگل هندی
- ۳۹۹..... بحرار خفاش - چاپلین ایرانی
- ۴۰۰..... رویکرد اوگاندایی به نظامی گنجوی
- ۴۰۴..... رویکرد دوم: مکتب مولان
- ۴۰۷..... روزگاری که ملتت شرح بود
- ۴۰۹..... هویت ایرانی
- ۴۱۲..... گرگ و ببر
- ۴۱۶..... آیا تقدّم قومی مهم است؟
- ۴۱۸..... نام زیبای ایران
- ۴۲۱..... کتابنامه
- ۴۲۸..... آثار داستانی مورد اشاره:

مقدمه

در سال ۱۳۸۷، هیئت مدیره «دانشمندان بزرگ» از شبکه‌ی دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد که هدف آن، معرفی و یادای از دانشمندان بنام ایران و اسلام، به زبان طنز، به کودکان بود. یکی از قسمت‌های این برنامه، معرفی دانشمند شهیر، «الخوارزمی» می‌پردازد. در این قسمت، اذعان شده بود که خوارزمی به دلیل پی‌گیری علم و بهره‌گیری از استعداد خود، به بغداد که مرکز علمی و فرهنگی زمان خود بود، رفته بود. از زبان راوی چنان می‌شنویم که او در اواخر عمر، به میهن خود، «ایران» بازگشت. در این جا، خوارزمی را می‌بینیم که به زحمت می‌کوشد خود را به دروازه‌ای که رویش با حروف درشت کلمه‌ی «ایران» نوشته شده است، برساند ولی عجز بر او غالب می‌شود و به زمین می‌افتد ولی درست در رگه‌ی دروازه را بر می‌دارد و نزدیک او به زمین می‌گذارد تا او به این «ایران» برسد.

توجه داشته باشید که در این فیلم گفته می‌شود خوارزمی به ایران بازگشته به خوارزم. پذیرش این موضوع، مستلزم آن است که اولاً، خوارزم جزئی از ایران باشد. ثانیاً، بغداد جزئی از ایران نباشد.

نیاز به توضیح نیست که خوارزم امروز بخشی از جمهوری ترکمنستان است و بغداد هم در خاک عراق قرار دارد و هیچ کدام از این دو سرزمین، در حال حاضر، جزئی از کشور ایران نیستند اگرچه هر دو آنها زمانی را هم تجربه کرده‌اند که از حکومتی برخاسته از ایران کنونی تبعیت

می کرده‌اند. اما چگونه است که یکی را از استان‌های ایران فرض می‌کنیم و دیگری را نه؟! این پرسش به معنایی بزرگ بدل خواهد شد اگر این دو منطقه را از نظر جغرافیا و تاریخ با هم مقایسه کنید. در کل دوران‌های تاریخ، خوارزم تنها در عصر هخامنشیان - آن هم نه در تمام دوره‌ی حکومت آن سلسله - زیر سلطه‌ی ایران بوده است. این، در حالی است که بین‌النهرین (منطقه‌ی بین دو رود دجله و فرات) که بغداد در آن قرار دارد، از زمان کورش بزرگ و آغاز ظهور امپراتوری پارس در قرن ششم پیش از میلاد، تا پایان کار ساسانیان در قرن ششم پس از میلاد، همواره در سلطه‌ی حکومت‌هایی یکسان با ایران قرار داشته است. در تمام این دوازده قرن سرنوشت بین‌النهرین و ایران از هم جدا نبوده است و این دو همسایه بسیار بر هم تأثیر گذاشته‌اند. مگر نه این که پارس در ابتدای دوره‌ی هخامنشی پایه‌های تمدن خود را بر فرهنگ کهن بین‌النهرین استوار کردند؟ مگر نه این که در زمان سلسله‌های سلوکی و اشکانی و ساسانی، پایتخت کشور در بین‌النهرین قرار داشت؟ مگر نه این که به روزگار ساسانیان، بین‌النهرین را "دل ایران شهر" یعنی مرکز کشور ایرانی دانستند؟ مگر نه این که مانی، پیغمبر مشهور ایران و بزرگ‌ترین متفکر ایران در قبل از اسلام، اهل بین‌النهرین بود؟ به‌علاوه پس از اسلام، ایران غربی و بین‌النهرین، جزء یک واحد سیاسی که منبسط شده بود، طبقه‌بندی می‌شدند. حتی نام یغداد هم ایرانی است و از دو واژه‌ی فارسی «بگ» (بغ) و «داد» تشکیل شده است.

پس چرا خوارزمیان را باید ایرانی نامید ولی اهالی بین‌النهرین را نه؟ آیا بدان خاطر قیست که زبان منطقه بین‌النهرین عربی شد؟ ولی مگر در خود ایران هم عرب و زبان عربی (در میان برخی از ایرانیان) برقرار نیستند؟ آیا مردمان ساکن جنوب غرب ایران، عربی نیستند؟ از طرفی مگر در خوارزم فرمانروایان غیرایرانی حکومت نکرده‌اند؟ ممکن است بگویند: «بله، اما هر حال خوارزم و بین‌النهرین چون در زمانی تحت قلمرو ایران بوده‌اند، پس دانشمندانی که در این دو ناحیه و دیگر ممالک زیر سلطه‌ی پارسیان ظهور کرده‌اند، ایرانی‌اند. اما اگر این حرف صادق است، پس آیا باید یک شخص مشهور ازبک یا عراقی، همچنین افغان، تاجیک، ترکیه‌ای، کویتی یا مصری و ... را که همین حالا در کشورش مشغول زندگی و کار است، ایرانی محسوب داشت؟

حال می‌خواهم از دید دیگری هم به مسئله نگاه کنید یعنی از دید مردم ساکن کشورهای عربی. برخلاف ما که دانشمندانی مثل زکریای رازی - که واقعاً هم وطن ما است - و حتی بی‌علی سینا و ابوریحان بیرونی و الخوارزمی را ایرانی تلقی می‌کنیم، اعراب شخصیت‌های نام‌برده را عرب می‌دانند؛ دلیشان هم این است که این افراد زیر سلطه‌ی امپراتوری عرب زندگی می‌کردند و به عربی می‌نوشتند. دلیل اعراب همان دلیلی است که ما ایرانی‌ها برای ایرانی بودن این بزرگان می‌آوریم: می‌فهمیم سرزمین‌های آسیای میانه توسط هر دو قوم، موضوع وقتی جالب می‌شود که بدانیم کشورهای ترک‌زبان، سه دانشمند اخیر را ترک تلقی می‌کنند. مبتذل‌ترین نمونه‌ی اقز این دست، پان‌کرک‌های مورخ آذربایجانند که بعضی شخصیت‌های متعلق به آذربایجان ایران مثل ستارخان و باقرخان و حتی شهریار را هموطن خود می‌شمارند.

در واقع، تمامی این مردم وابسته‌ی دل خود را از تاریخ طلب می‌کنند. آنها نیاز به کاراکترهای تاریخی دارند. آنها به فریدون مجلسی در این باره می‌نویسد: «هر قوم و ملت‌ی هویتش را از تاریخش کسب می‌کند. این تاریخ است که در میان آنها یادمانده‌های مشترک برجای می‌گذارد و همین حافظه یا خاطرات مشترک، عنصر اصلی در تعریف یک ملت است. کشورهای جدیدی که به هر طریق به وجود می‌آیند نیز برای تبدیل مردمان یا شهروندان‌شان به یک ملت می‌کوشند. پیشینه‌ای کشف یا حتی جعل کنند و آن را تبلیغ نمایند تا بلکه جای خالی آن خاطرات مشترک را بگیرد.»^۱

در واقع، تعریف بیشتر مردم از تاریخ، نادرست است. «سینا معروف» اندیشمند فرانسوی لبنانی‌الاصل تعریف درستی از تاریخ ارائه می‌دهد: «از دیدگاه من، تاریخ به تراثت به حسرت‌های پوچ است نه گذشته‌گرایی صرف، بلکه برعکس مجموعه چیزهایی است که می‌توان در آن ساخته شده است، نظیر خاطرات، نمادها، نهادها، زبان، آثار هنری و چیزهایی که انسان می‌تواند مشروعاً به آنها دل بسته باشد. در عین حال هر کس می‌پذیرد که آینده‌ی یک کشور را نمی‌توان استمرار ساده‌ی تاریخ گذشته‌ی آن پنداشت - حتی شاید بتوان گفت برای هر ملت تأسف بار است که به تاریخ گذشته‌ی خود بیش از آینده ببالد و احترام بگذارد، آینده‌ای که گرچه نا حذی

۱- مقاله‌ی «خرافات و عقلایت! سنت و مدرنیته»: نشریه‌ی شهروند: ۱۸ تیر ۱۳۹۰

استمرار گذشته است اما باید تحولات و تغییرات عمیقی در بر داشته باشد و با دستاوردهای بیرونی مهم، نظیر لحظات تاریخی بزرگ گذشته، برابرتر شود.^۱

و صد البته، تاریخ درس‌های بزرگی برای انسان امروز دارد. این جا در ایران، وقایعی همچون انقلاب مشروطه، به قدرت رسیدن رضاشاه و اموری که وی بدانها دست یازید، نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب سال ۱۳۵۷، جنگ ایران و عراق، و ... هنوز هم مهمند و بر روی‌های بیشتری را می‌طلبند. شاید جای خوشحالی داشت که می‌بینیم مردم ایران و به خصوص نسل جوان امروزه بیشتر به تاریخ خود علاقه نشان می‌دهند. اما با کمال تأسف مشاهده می‌شود که این نگاه به گذشته در اغلب موارد تنها بر همان «حسرت‌های پوچ» است که معلوف از قان گفته بود. بسیاری از این افراد تنها بر بخشی از تاریخ ایران قبل از اسلام تأکید می‌کنند و بر آن حسرت می‌خورند و این بیشتر هر چیز به دلیل تأثیرپذیری از بخش بزرگی از نخبگان ایرانی است که این نخبگان هم به نوبه خود تأثیر زیادی متأثر از ایران‌شناسان غربی هستند. از دید بسیاری از این نخبگان و به تبع آنها مردم ایران، تنها تاریخ قوم «آریا» و به بیان بهتر، تاریخ فارسی زیان‌ها است.

در سال ۱۳۸۴، زمانی که اطلاعات درباره‌ی تاریخ ایران نداشتم، کتابی با عنوان «ایران و تمدن ایرانی» را از کتاب‌شهر بندرانزلی خریدم.

با دیدن عنوان این کتاب، بلافاصله هر چیزی که به تمدن ایران مربوط می‌شود، از تخت جمشید و طاق کسری گرفته تا اصفهان و شیراز، و از ساسانیان تا زکریای رازی، از ذهنم گذشت. اما وقتی کتاب را ورق زدم، متوجه شدم که تنها تاریخ ایران قبل از اسلام - آن هم فاصله‌ی بین سلسله‌های ماد تا ساسانی - می‌پردازد و از فرهنگ ایرانی پیش از مادها و تمدن پیرشکوه پس از اسلام ایران چیزی نمی‌گوید. پیش خود می‌گفتم آیا از دست‌نویس‌های این کتاب، تمدن ایرانی، تنها تمدن دوره‌ی باستان ایران را شامل می‌شود؟ آنچه که برای من عجیب بود این بود که نویسنده‌ی کتاب شادروان کلمان هواز، خاورشناس بزرگ فرانسوی، خود از دوستداران فرهنگ و تمدن اسلامی بود و علاوه بر فارسی، بر عربی و ترکی هم تسلط داشت. اما وقتی عنوان

فرانسه‌ی کتاب را دیدم، همه چیز دستگیرم شد. نام اصلی کتاب این بود:

Laperse antique la civilization

در واقع موضوع کتاب، قوم پارس بود (اگرچه در زمان تألیف این کتاب، اروپاییان، لایبران را Persia می‌نامیدند) ولی نمی‌توانستم بفهمم چرا در ترجمه‌ی فارسی کتاب، ایرانی و پارسی یکی فرض شده‌اند.

این موضوع مرا به یاد دوران کودکی‌م می‌انداخت. آن موقع می‌دانستم که در ایران قوم‌های مختلفی زندگی می‌کنند و این قوم‌های مختلف، گویش‌های مختلفی دارند و از همین رو، همه‌ی این گویش‌ها را ایرانی تلقی می‌کردم به خصوص عربی را که زبان قرآن و زبان پیغمبر و لافیه بود (اگرچه از آن هیچ خبری نآوردیم). حتی انبیاء و ائمه را بخشی از تاریخ ایران می‌دانستم. بخش «تاریخ» از کتاب تاریخ ایران در سال چهارم دبستان در تقویت این تفکر در من نقش داشت. چرا که نشان می‌داد نقش ایران در سلسله‌های پیش از اسلام چقدر بزرگ بوده است. در آن کتاب به ما گفته شده بود اولین مردمی که به سرزمین ما پا گذاشتند، آریایی‌ها بودند و من چنین برداشت کرده بودم که تمام زبان‌های پارسی و کردی و بلوچی و ترکی و عریسی و ... از همین آریایی‌ها نشئت گرفته است.

در سال پنجم دبستان وقتی درس تاریخ از عربستان زمان صدر اسلام شروع می‌شد، اصلاً تعجب نکردم و بیگانگی‌ای در آن حس نمودم. در همان سال پنجم دبستان وقتی در درس جغرافی، با همسایه‌های ایران آشنا می‌شدیم، می‌دیدم که آنها هم مانند ما مسلمانند (یه استثنای ارمنستان) و به همان زبان‌هایی تکلم می‌کنند که در ایران تکلم می‌شد. نتیجه به آنها احساس نزدیکی می‌کردم.

اما طی سال‌های بعد با چهره‌ای از قوم‌ستیزی آشنا شدم و آن جوک‌های مسخره بود که به ناگاه و در سطحی گسترده از دل زمین سبز می‌شدند. جوک‌هایی که با عبارات مسخره‌ای شروع می‌شدند: «یه تُرکه»، «یه لُره»، «یه رشتیه»، ... البته از قدیم لطیفه‌هایی اغراق‌گرفته درباره‌ی خصوصیت‌های خاص مردم بعضی شهرها وجود داشت که تنها جنبه‌ی شوخی داشت و چیز بدی نبود. اما در جوک‌های قومی، همیشه بر نادانی و کم‌سوادی یک قوم خاص پافشاری می‌شد. یک‌بار یکی از دوستانم به من گفت: «نصف مردم ایران ترکند! معلوم نیست چرا این‌قدر جوک

ترکی زیاد است. که منظورش از جوک ترکی، جوک‌هایی بود که درباره‌ی ترک‌ها می‌گفتند. تعجب آور نیست که در هیچ کدام از این جوک‌ها، یک تهرانی، نادان فرض نمی‌شود. چرا که به نظر سازندگان این جوک‌ها، مظهر واقعی بی‌سوادی، فارسی معیار صحبت نکردن یا لهجه داشتن است. انگار باید حتماً فارسی سلیس صحبت کنید تا به قول معروف «با کلاس» باشید. وگرنه لایق تحقیرید.

ن، در حالی است که تهران تفاوت عمده‌ای با استانهای دیگر دارد. تهران، مرکز و پایتخت کشور است و می‌تواند خود را با ابزارهای مختلف بر کشور تحمیل کند.

این نکته را می‌توان با رجوع به کتاب «فرهنگ بر و بچه‌های ترون» از استاد مرتضی احمدی دریابید. لازم است در این جا متذکر شوم که این کتاب - که از طرف انتشارات هیلا منتشر شده است - اثر ارزشمندی است. کلمات ویژه و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های تهرانی را معرفی می‌کند. اما شما به جملات پشت کتاب توجه کنید: «زبان تهرانی زبانی است جذاب و شیرین و همه‌پسند و همه‌گیر که در سی و هفتاد سال اخیر به همه‌جا نفوذ کرده و در آینده نیز به نفوذش می‌افزاید و به همه‌جا سرایت می‌کند. اگر این حرکت تداوم خود را حفظ کند - که می‌کند - شاید صد الی صد و پنجاه سال بعد تهران جایگزین سایر لهجه‌ها شود، اما خود بچه‌های تهران آن هنگام دیگر نیستند که برپای امپراتوری زبانشان را جشن بگیرند.»

این همه‌گیر شدن زبان فارسی - آن هم با لهجه ترونی - چندان هم بی‌مقاومت نبوده است. به خصوص ترک‌ها و کردها همچنان به گویش خود وفادار بودند که من در دانشگاه آزاد انزلی تحصیل می‌کردم، به دلیل نزدیکی آن‌جا به مناطق ترک‌نشین غرب ایران، بسیاری از دانشجویان آن‌جا ترک بودند. آنها وقتی به همدیگر می‌رسیدند، ترکی حرفی می‌زدند. با سایر دانشجویان آن‌جا به فارسی سخن می‌گفتند. یک‌بار داخل کلاسی که من هم در آن بودم، گروهی دانشجویان - از جمله دانشجویان ترک - درباره‌ی موضوعی به فارسی صحبت می‌کردند و من هم می‌دادم. در همین زمان یک دانشجوی ترک وارد کلاس شد. اول به فارسی پرسید: «درباره‌ی چه حرف می‌زنید؟» و بعد رو به یکی از دانشجویان که او را می‌شناخت کرد و به ترکی همین سؤال را از او پرسید. آن دانشجو هم به ترکی پاسخ او را داد. دانشجوی دیگری هم به ترکی، آن پاسخ را تکمیل

کرد، دانشجوی اول هم به ترکی نظر خود را داد و بحث ادامه پیدا کرد. اما این بار به زبان ترکی و فقط میان گروهی از دانشجویان. و بقیه، با تعجب آنها را و بعد همدیگر را نگاه می کردیم. در واقع، زبان ترکی بین ترک ها، نوعی همبستگی محکم را به وجود می آورد که زبان فارسی، به راحتی نمی تواند آن را از بین ببرد.

من، عمق این همبستگی را در بهار سال ۱۳۸۵ درک کردم زمانی که کاریکاتوری که ترک ها آن را نسبت به خود توهین آمیز تلقی کردند در آن روزنامه ی معروف سر و صدا کرد و به دنبالش رآذربایجان بلوا به پا شد. در آن بحبوحه، یک روز صبح در مسیر آستانه اشرفیه به رشت، سوار اتومبیل راننده ای شرم که قبلاً، یک بار دیگر در همین مسیر مرا سوار کرده بود. از من پرسید ماجرای این کاریکاتور چیست. من هم به او گفتم که نمی دانم. موضوع این کاریکاتور چه بوده و تنها درباره اش در روزنامه ها خوانده ام. او که خودش ترک بود، از این که کاریکاتور مزبور در یک روزنامه ی سراسری درج شده عصبانی بود. او می گفت که از این موضوع خبر نداشته است تا این که «در محله ی خودشان در رشت» که به گفته ی خودش اکثر ساکنان آن محله ترکند - مینی بوسی را می بیند که دارد ساکنان معماران سوار می کنند. می پرسد قضیه چیست؟ می گویند یک کاریکاتور توهین آمیز خشم ترک ها را برانگیخته و در این محل هم می خواهند برای شوکت در تظاهرات راهی استان های غربی شوند. اصلاً تعجب آور نیست که در ماجرای این کاریکاتور، یک بار دیگر جمهوری آذربایجان سعی کرد تا از آب گل آلود میانی بگیرد و دعوا را به جدا شدن آذربایجان ایران از پیکره ی میهن بکشاند. این ماجرا، خلاف تمام ادعاهای ثابت می کرد که معتقدند راه جلوگیری از به ثمر رسیدن تمایلات جدایی خواهانه در این دهه های سی و بیست و یک، مبارزه با زبان های بومی و فارس کردن مردم این مناطق است. براساس این تئوری غلط سالها است که ادعا می شود مردم ایران از نژاد آریایی هستند، زبان فارسی زبان نژاد آریاست و بنابراین این نژادها جز فارسی به هیچ زبان دیگری نباید تکلم کنند. این، نسخه ای است که مشابه آن را کشورهای دیگری هم برای قومیت های خود پیچیده اند. مانند ترکیه که تمام تلاشش را کرد تا نگردهای خود را به زور ترک کند.

یک چنین نسخه پیچی هایی نیازمند آن است که نخست، یک تعریف سرهم بندی شده از

تاریخ کشور خودمان ارائه بدهیم. از زمان مشروطه تاکنون، جمعی از روشنفکران ایرانی بیه مدد برخی ایران‌شناسان خارجی یک چنین تعریفی از تاریخ ایران ارائه داده‌اند که خلاصه‌ی آن چنین است:

«تاریخ ایران از آن‌جا آغاز شد که آریایی‌های قهرمان بدان پا گذاشتند و آن را فتح کردند. آنها مردم بومی را از بین بردند و یا در خود حل کردند و ایران را خانه‌ی خود ساختند. آنها امپراتوری بزرگی را به وجود آوردند که تنها کشورهای کمی با آن برابری می‌کردند. تمدن ایران در آن زمان خارق‌العاده بود و علیرغم وقفه‌ی کوتاهی که حمله‌ی اسکندر در پیشرفت آن به عمل آورد، برای قیام پیدا کرد تا این که اعراب مسلمان از راه رسیدند و ایران را فتح کردند. آنها مردم ایران را در زور مسلمان کردند. اعراب به ایرانی‌ها ظلم و ستم فراوانی وارد کردند. تمدن ایرانی با حمله‌ی آنان تدریجاً برکمر افتاد. اما ایرانی‌ها کم‌کم در دستگاه حکومت اعراب راه پیدا کردند و روی اعراب انگ گذاشتند به طوری که نوعی غنای فکری و فرهنگی و هنری در اعراب پدید آمد و آنها به لطف ایرانی‌ها روح دانش و هنر شدند و علما و هنرمندان بسیاری از دل اسلام بیرون آمدند که خیلی از آنها ایرانی بودند. این ترتیب تمدن ایرانی - اسلامی رشد کرد و بالید. اما به ناگاه، ترک‌های بیابانگرد، حکومت بر دست ایرانی‌ها و اعراب ایرانی شده بیرون کشیدند و خود، همه‌کاره‌ی عالم اسلام شدند و از آنجایی که جز گله‌داری و جنگیدن، چیزی جز مشتی خرافات سرشان نمی‌شد، تمدن ایران اسلامی رو به انحطاط تا این که مغول‌های وحشی از راه رسیدند و هر چه بر سر راهشان بود، نابود کردند. تمدن ایران به کلی درو شد، تمام دستاوردهای فکری ایرانیان از بین رفت. بدین ترتیب چشمه‌ی اندیشه‌ی ایران سست شد و قرن‌ها بعد وقتی تمدن اروپایی عالمگیر شد، ایرانیان در مقابل آن حرفی برای زدن نداشتند.»

براساس این داستان، ایرانیان مردمی هستند دارای گذشته‌ای با شکوه که اکنون مقهور بیگانگان عرب و ترک شده‌اند ولی با این حال در مقابل آنان مقاومت می‌کنند. درخشان‌ترین چهره‌ی ایران از دید سازندگان این داستان، ابوالقاسم فردوسی طوسی است که با بهره‌گیری از شعر و افسانه، با عرب و ترک تسویه حساب می‌کند و ایرانی را در جهان سرافراز می‌کند. همچنین به عقیده‌ی راویان داستان، ایرانیان بدان خاطر به مذهب شیعه روی آورده‌اند که تسنن، مذهب

فاتحان عرب و ترک بوده است و ایرانیان می‌خواستند فاصله‌ی خود را با آنان حفظ کنند.

اما این داستان چقدر حقیقت دارد؟ این کتاب در جستجوی پاسخ به این پرسش است. برای کشف حقیقت ماجرا، ما نخست نقبی در دل تاریخ می‌زنیم و به معرفی فرهنگ‌هایی می‌پردازیم که در پیرامون ایران پدید آمدند و بر آن تأثیر گذاردند. چنان‌که خواهیم دید، سرنوشت ایران و کشورهای اطرافش در طول تاریخ بسیار به هم پیوسته بوده است.

در ادامه، به جستجوی آریاها بر می‌خوریم و به کمک اسطوره‌شناسی و باستان‌شناسی و ... می‌توانیم جایگاه آنها را در تاریخ کشف کنیم تا بدانیم آنها تا چه حد بر خاور نزدیک تأثیر گذاشته‌اند.

سپس به یک بحث برانگیزترین سلسله‌های پادشاهی تاریخ یعنی هخامنشیان می‌پردازیم و سعی می‌کنیم از این سلسله به خصوص مؤسس آن، کوروش دوم (بزرگ) افسانه‌زدایی کنیم. این موضوع ضمناً بهانه‌ای می‌شود تا سبب رابطه‌ی دولت شهرهای آن زمان یونان با ملل شرق را بسنجیم. پس از آن، وارد عهد اسلامی می‌شویم. در این جا، می‌بینیم که چرا و چگونه دین اسلام به دنبال حمله‌ی اعراب، به راحتی سرایران را درنوردید؛ به تبیین و تفسیر یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های تاریخ می‌پردازیم و برایش پاسخ می‌دهیم که چرا تمدن اسلامی پس از مدتی دچار زوال شد. در پایان، به هویت بلندلایه ایرانیان عنایت می‌کنیم و کاوش می‌کنیم که در ایران (کشوری که از نظر تنوع قومی کم‌نظری است) ایرانی بودن یعنی چه؟